



- ۲ ..... دامنه مکلفین در باب تعلیم
- ۲ ..... ادله تکلیف حاکم در باب تعلیم
- ۲ ..... الف. تکلیف حاکم به عنوان حاکم
- ۲ ..... ب. تکلیف حاکم به عنوان علماء
- ۲ ..... دلیل نهم: قاعده «تأمین عدالت اجتماعی»
- ۴ ..... ادله قرآنی وجوب تأمین عدالت
- ۴ ..... یک. آیه نود سوره نحل
- ۴ ..... دو. آیه صد و سی و پنج سوره نساء
- ۴ ..... سه. آیه دوم سوره مائده
- ۴ ..... چهار. آیه پانزده سوره شوری
- ۵ ..... پنج. آیه بیست و پنج سوره حدید
- ۵ ..... شش. آیه بیست و نه سوره اعراف
- ۵ ..... هفت. آیه چهل و دو سوره مائده
- ۵ ..... هشت. آیه صد و پنجاه و دو سوره انعام
- ۵ ..... ظهور آیات در وجوب عدل و قسط
- ۵ ..... الف. ظهور آیات در مقامات خاصه
- ۶ ..... ب. ظهور آیات در افعال و روابط اشخاص
- ۶ ..... ج. ظهور آیات در اجرای عدالت
- ۷ ..... حرمت ظلم در آیات
- ۸ ..... ارتباط حرمت ظلم و وظیفه تعلیم
- ۸ ..... مصادیق «ظلم به غیر»
- ۹ ..... مراتب «ظلم به غیر»
- ۱۰ ..... جمع بندی ادله قرآنی
- ۱۰ ..... مفهوم ظلم



- ۱۱ ..... مفهوم عدل
- ۱۱ ..... رابطه «حق» با مفاهیم عدل و ظلم

## دامنه مکلفین در باب تعلیم

اگر بخواهیم بحث‌ها را یک نظم بهتری دهیم اینطور می‌شود که نهادها و اشخاص موظف در زمینه آموزش، یک بخش کلی است که جامعه و آحاد مکلفین هستند دوم علماء و دانشمندان هستند سوم خانواده یعنی پدر و مادر می‌شود. چهارم آن حکومت و دولت می‌شود. شاید به این ترتیب تنظیم شود بهتر باشد خانواده را مفصل بحث کردیم علماء و دانشمندان هم ضمن مباحث بحث شده است. ترتیب بحث ما امسال به این شکل بود گفتیم بعد از پدر و مادر حکومت و دولت را شروع می‌کنیم منتهی در حکومت و دولت وقتی وارد ادله شدیم گفتیم وظیفه حکومت بما آنه مکلف حاکم بما آنه احد المكلفین و بما آنه عالم، اینطور وارد بحث شدیم در حالی که تناسب دارد که ما بما آنه مکلف را به آنجا برگردانیم و بما آنه هم به آنجا حاکم هم از باب اینکه مصداق آن‌ها است وظیفه‌ای دارد البته وظیفه او با توجه به قدرت و توانایی‌هایش بیشتر هم هست. اینطور تنظیم کنیم بهتر است و حاکم را از حیث حاکمیت می‌آوریم. این یک اصلاحی نسبت به تنظیم مباحث گذشته بود و به نظر وقتی بخواهیم متن را آماده کنیم این شکل تناسب بیشتری دارد.

## ادله تکلیف حاکم در باب تعلیم

اما برگردیم به بحث خودمان، گفتیم که ادله‌ای که برای وظائف آموزشی حاکم می‌شود آورد بعضی همان جنبه عمومی هست و بعضی هم جنبه عالم بودنش است و آن جنبه حکومت به معنای خاصش را هنوز وارد نشدیم. در حقیقت ما باید ادله گذشته را به این دو بخش تقسیم کنیم در اینجا آن ادله‌ای که در حقیقت یک تکلیف آموزشی را بر دوش آحاد جامعه می‌گذارد ادله‌ای که ما اینجا شمردیم. دلیل اول قاعده احسان بود قاعده تعاون بر بر بود. قاعده حفظ و تقویت عزت اسلامی و آمادگی و دفاع بود. نفی سبیل بود. تأمین عدالت بود. در تدمین عدالت می‌خواهیم بحث کنیم. ادله‌ای که ضمن بحث حاکم می‌آوریم این را باید در این سه بخش جدا کنیم گر چه حاکم هم می‌تواند به عنوان احدالمکلفین این وظائف را داشته باشد و به عنوان علماء و دانشمندان هم این وظیفه را داشته باشد.



## الف. تکلیف حاکم به عنوان حاکم

اما آنچه که حاکم به ما آنه حاکم است در بحث جدا قرار دهیم بهتر است و اینها را به عنوان تکلیف‌های عمومی در نظر بگیریم؛ و اتفاقاً از این زیبایی‌های فقه هم می‌شود که در واقع مثل بخشی از تکالیف آموزش به نحو واجب یا مستحب و راجح این را قبل از اینکه به حکومت دهد همه جامعه را در قبال آن وظیفه‌مند کرده است البته در همه اینها حکومت عنوان خاص دارد. ادله‌ای که قبلاً بحث کردیم مثل نشر علم تعلیم ابواب هدایت ارشاد جاهل و اینها مربوط به عنوان دوم می‌شود.

## ب. تکلیف حاکم به عنوان علماء

ادله‌ای که مربوط به وظیفه آموزشی علماء و دانشمندان بود اینها بود نشر علم تعلیم ابواب هدایت و ارشاد جاهل حرمت کتمان علم، مقابله با بدعت‌ها، اینها وظائفی بود که روی فرض اینکه کسی عالم است آن وظائف را دارد اما آن وظائف بالا می‌گوید بر عموم مکلفین این وظائف مقرر شده است اگر هم عالم نیست باید عالم شود برای اینکه این کار را انجام دهد. ولی اینها روی فرض اینکه عالم باشد می‌گوید این وظائف را دارد یعنی آحاد و اعضا و افراد جامعه به ما اینکه یک فرد مکلف را دارد. وقتی که کسی عالم شد و نهاد علمی و دینی پیدا شد این وظائف برایش پیدا می‌شود اگر هم حکومت پیدا کرد آن می‌شود.

## دلیل نهم: قاعده «تأمین عدالت اجتماعی»

اما تأمین عدالت بحث فوق‌العاده مهمی است که در فقه هم بحث نشده گاهی در فضاهای روشن فکری و اینها این بحث‌ها مطرح می‌شود ولی جای این است که بحث شود. من هم نمی‌توانم اینجا بگویم که یک بحث جامع الاطرافی ارائه خواهم داد ولی در حد یک احتمالاتی که به ذهنم می‌آید و خیلی هم نمی‌خواهم اصراری بورزم ولی به نظر مهم است و باید به آن توجه داشت عرض می‌کنم و توضیحاتی راجع به این قاعده خواهم داد و به نظر می‌آید که به عنوان یک سؤال فقهی مهم باید این امر مورد توجه قرار بگیرد. در این قاعده عدالت اجتماعی جهاتی از بحث است که چند را عرض می‌کنم.

## ادله قرآنی وجوب تأمین عدالت

اولین بحث فی مستند قاعده است که اینکه به چه ادله‌ای مستند است که هر کسی باید در مقام تأمین عدالت و عدل بر بیاید و در تحقق عدالت کوشش کند اینکه افراد در قبال جامعه مکلف هستند که عدالت را تأمین کنند چه مستنداتی دارد؟ این ما هم از آیات و روایات و عقل در اینجا داریم و هر کدام را اشاره کوتاهی می‌کنیم آیات که دلیل مهمی هست آیات زیادی است که با عنوان عدل یا قسط آمده است.

### یک. آیه نود سوره نحل

آیه نود سوره نحل است که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْأَبْغَىٰ...» خداوند امر می‌کند به امر و احسان.

### دو. آیه صد و سی و پنج سوره نساء

از بین این آیات باز در سوره نساء آیه صد و سی و پنج است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» اینجا هم قیام به قسط هست. این آیه در دو جا به دو شکل آمده در سوره نساء آمده «قوامین بالقسط شهداء لله». در سوره مائده آیه هشت آمده «كونوا قوامين لله شهداء بالقسط». که ما قوامین بالقسطش را که با بحث ما مربوط است عرض می‌کنیم.

### سه. آیه دوم سوره مائده

آیه دوم در سوره مائده هست که «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»، که اینجا باز امر به عدالت شده است.

### چهار. آیه پانزده سوره شوری

آیه پانزده سوره شوری هم هست که «وَأَمْرٌ لِّأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبَّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»

### پنج. آیه بیست و پنج سوره حدید

آیه بیست و پنج سوره حدید که «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»

### شش. آیه بیست و نه سوره اعراف

آیه بیست و نه سوره اعراف که «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» که سوره نساء آیه پنجاه و هشت که در مورد قضاوت و حکم است.

### هفت. آیه چهل و دو سوره مائده

در سوره مائده آیه چهل و دو که «وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ».

### هشت. آیه صد و پنجاه و دو سوره انعام

یا در مورد سخن گفتن است که در آیه صد و پنجاه و دوم سوره انعام دارد که «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

### ظهور آیات در وجوب عدل و قسط

این‌ها مهم‌ترین آیاتی هستند که با بحث عدل و قسط ارتباط دارند. این آیات چند دسته می‌شود:

### الف. ظهور آیات در مقامات خاصه

بخشی از این آیات در یک مقام خاصی امر به عدل شده است مثل آیه پنجاه و هشتم سوره نساء که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». این گروه اول امر به عدل و قسط است در مقامات خاصه و موارد خاصه که یکی همان حکومت و حکم است که به معنای قضاوت در اینجا بیشتر ظهور دارد آیه پنجاه و هشت سوره نساء یا آیه چهل و دوم سوره مائده که «وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.»؛ و آیه صد و پنجاه و دوم سوره انعام «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا» که در مقام گفتار و سخن گفتن می‌گوید فاعدلو این‌ها یک دسته است که عدل در مقامات خاصه است.

## ب. ظهور آیات در افعال و روابط اشخاص

نوع دوم از آیات هم آیاتی است که به عدل در فعل شخص و در روابط آن با دیگران اشاره کرده که در ارتباطی که با دیگران داری رعایت عدالت کن. رعایت حقوق دیگران کن که تعدادی از آیات هم به این بر می‌گردد. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ» در رابطه‌ای که با دیگران داری «وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» و آیات دیگری هم از این قبیل است که عدالت در روابط را می‌گوید رعایت کنید.

## ج. ظهور آیات در اجرای عدالت

گروه سومی که با بحث ما بیشتر می‌تواند مرتبط باشد آیاتی است که مکلف می‌کند برای اجرای عدالت نه این بحث شخصی من است که در ارتباط با دیگری در بحث روابط خودمان رعایت عدالت کنم نه اقدام کند برای اینکه عدالت محقق شود این چیزی است که با بحث ما ربط دارد. این آیات گروه سوم است که بعضی از آیات را می‌شود با این ربط داد. در اینجا شاید بهترین آیه ای که اینجا باشد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ سَلَامَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوْ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ» است که قیام به قسط کنید یعنی در جهت تحقق عدالت اقدام کنید یعنی یک چیزی که به شما ربطی هم ندارد نه اینکه در روابطی که بین ما و دیگران است عادلانه رفتار کنیم نه جامعه نیاز به عدالت دارد برو عدالت را محقق کن.

همه آیات ممکن است این مفهوم را نداشته باشد ولی «کونوا قوامین بالقسط» قیام به قسط معنایش این است که برای اینکه قسط محقق شود اقدام کند. این آیه بعید نیست که از همین قبیل باشد. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» آن هم احتمالاً از همین قبیل باشد که خدا امر به عدالت می‌کند ممکن است بگوییم که «یأمر بالعدل و الاحسان» یعنی اینکه وقتی یک رابطه‌ای با دیگری پیدا کردی عادلانه رفتار کن. یک وقتی است که نه بالعدل و الاحسان یعنی در صدد تحقق عدالت بر بیا؛ و در دایره‌ای که تو نفوذ داری و می‌توانی اقدام کنی این دو آیه بعید نیست که به این شکل باشد. البته در هر دو آیه احتمال اینکه عدالت در حد محدودی باشد که وقتی که در روابط موردی پیدا می‌شود که باید تعاملی کنی عادلانه رفتار کن. این احتمال در این دو هست ولی احتمال اینکه در گروه سوم قرار بگیرند و این مفهوم را برساند که اقدام به تأمین عدالت کن و برو برای اینکه عدالت در جامعه محقق شود این بعید نیست که «قوامین بالقسط» و آیه «یأمر بالعدل» به این معنا دلالت داشته باشد. آیه شریفه سوره حدید هم بعید نیست که از گروه سوم باشد. که «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» که وظیفه جامعه قیام به قسط است قیام به

قسط یک مفهوم دامنه دار تر و اعمی است و همان اقامه قسط می‌شود. این هم بعید نیست چون «لیقوم الناس بالقسط» یعنی کارهای خودشان را با قسط انجام دهند. یک احتمال این است که باء مصاحبت باشد یک احتمال این است که باء تعدیه باشد «لیقوم الناس بالقسط» یعنی قسط را اقامه کنند. این دو احتمال در آیه سوره حدید است که بالقسط باء مصاحبت باشد می‌شود اقدام کنند همراه با عدالت یعنی کارهایشان عادلانه باشد باء اگر باء تعدیه باشد آن وقت «لیقوم الناس بالقسط» یعنی یقیمون القسط عدالت را محقق کنند؛ و با توجه به اینکه بعدش دارد «وأنزلنا الحديد فی بأس شدید» می‌شود گفت آن قرینه بر این است که این بای تعدیه است «لیقوم الناس بالقسط» یعنی اقامه قسط کنند.

بنابراین این سه گروه می‌شود به عبارت دیگر می‌شود گفت که آیات با یک تعبیر جدیدی می‌شود گفت تقسیم می‌شود. آیاتی که به عدالت اشاره می‌کند در جایی که بین شخص و دیگری در یک فرایند و رابطه‌ای قرار بگیرد که باید عادلانه رفتار کند بعضی از اینها مطلق است بعضی مخصوص مقام قضاوت یا مقامات خاصه است. یک گروه از آیات داریم که یک چیز فراتر از این می‌گوید و اقامه قسط را در جامعه می‌گوید و تحقق عدالت را در جامعه می‌گوید ولو اینکه من اینجا نشسته‌ام و در یک رابطه خاصی با دیگری نیستم ولی اگر جامعه بخواهد عادلانه شود من باید برای اقامه قسط اقدام کنم. این سه آیه بیشتر ظهور دارد گر چه ممکن است بعضی آیات دیگر هم مثلاً «وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» الحجرات/۹، آن‌ها هم ممکن است بگوییم جزء گروه سوم باشد. ممکن است ما آیات قبلی هم بگوییم که در این مفهوم شامل و عام هم ظهور دارد اما این دو سه آیه ظهور اقوایی دارد در اینکه جامعه و آحاد مکلفین در مقابل قسط و تحقق عدالت در جامعه با مفهومی که می‌گوییم یک نوع تکلیفی دارند. این یک گروه از آیات است که در اینجا هست.

## حرمت ظلم در آیات

گروه دیگری از آیات هم ما داریم که در بحث ظلم وارد شده و ظلم را مذمت کرده «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» آل عمران / ۵۷ که آیاتی که در آن‌ها عدل و قسط آمده محدود تر است ولی آیاتی که جنبه سلبی دارد و به ظلم پرداخته آن آیات خیلی زیاد است هم ظلم نفس بحث اخلاقی است هم ظلم به غیر که بحث اجتماعی است در آیات زیادی کلمه ظلم و ظالم به کار رفته است تعدادی از آیات با همین ربط دارد «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» که در جاهای مختلف دارد قطعا یک بخشی اگر بگوییم مطلق هم هست و ظلم به نفس و ظلم به غیر را می‌گیرد یکی از مصادیق آیات ذمه ظلم آیاتی است که ظلم به غیر را مذمت کرده است آن هم مذمتی که به شکل تحریمی است؛ و آیات قبلی هم چون امر و اینها دارد ظهورش در وجوب است.

دلیل اول که آیات عدلو قسط بود که سه گروه شد گروه سومش به بحث ما ربط داشت ظهورش هم در وجوب است. دلیل دوم آیاتی است که مربوط به ظلم است که بعضی اختصاص به ظلم به نفس دارد و بعضی هم ممکن است به ظلم به غیر اختصاص داشته باشد و بسیاری هم عام است ظلم به نفس و ظلم به غیر را می‌گیرد و آیات ظلم را تحریم کرده این آیات هم که زیاد است و من جزئیاتش را نمی‌گویم که ظلم غیر را قطعاً می‌گیرد آن هم ممکن است به آن تمسک شود؛ و البته حرمت ظلم و قبح ظلم هم که آیات به آن تأکید می‌کند اگر آیات هم نبود عقل آن را می‌فهمید.

### ارتباط حرمت ظلم و وظیفه تعلیم

این آیات ظلم چگونه می‌تواند با بحث ما ربط پیدا کند. اینطور باید بگوییم که جایی که یک مصداق ظلم این است که در واقع همان‌طور که بعد هم خواهیم گفت؛ (در مفهوم عدل گاهی مساوات و اعطاء کل ذی حق حقه در مفهوم عدل در لغت خیلی نیامده است لغت‌های متأخر آمده اما در ظلم آمده است در ظلم حتی در مباحث الغه و کتب قدیم لغت هم آمده که ظلم این است که حق کسی را از او بگیری و مانع حق کسی شوی آنجا آمده است ولی عدل به این صراحت نیامده بعدها چنین تحلیل شده است)

### مصادیق «ظلم به غیر»

بنابراین ظلم با توجه به آنچه که می‌خواهیم بحث کنیم ظلم این است که منع حق دیگری شود حق دیگری منع شود منع حق غیر این در دو سطح محقق می‌شود یکی این است که حقی که برای او است من بردارم یا عرض او را ببرم این مصداق واضح ظلم است و یا جاننش را بگیرم. یک مصداق دیگری هم دارد که محل کلام است و آن این است که نه الان در جامعه فقیر وجود دارد و بی سواد وجود دارد و نیازمند وجود دارد من چیزی از او را برنداشتم ولی می‌توانم اقدام کنم که او باسواد شود، سیر شود اینکه این کار را انجام نمی‌دهم ظلم است یا ظلم نیست؟ اگر بگوییم فقط همان است که من در حق دیگری تصرف کنم این اگر ظلم باشد که منع حق غیر کند و به نحوی که او در آن تصرف کند. این دومی را نمی‌گیرد. اما اگر بگوییم که ظلم منع حق غیر است ولو اینکه خود او هم از آن بهره‌ای نبرد این هم بعید نیست باشد آن وقت آنجایی که او مال کسی را نبرده چیزی را از او نگرفته است ولی مانع شده که حشش به او برسد این را هم می‌گیرد. این دو مرحله بعید نیست که مرحله اول این است که به نفع خودش چیزی از او بگیرد و مرحله دوم این است که چیزی از او نگرفته ولی مانع شده که حشش به او برسد این را هم می‌گیرد. این دو مرحله بعید نیست که نوعی ظلم است و منع حق غیر است حالت بالاترش این است که منعی نکرده ولی برای رفع آن اقدام نکرده است. الان کسانی گرسنه یا بی سواد هستند او نرفته مال این را بردارد که اکل مال یتیم شود و حالت دوم هم نیست که



در روال طبیعی کاری انجام می‌شد من جلوی آن را گرفته‌ام بلکه او می‌توانست اقدام کند برای اینکه او را سیر کند و این اقدام را نکرد.

### مراتب «ظلم به غیر»

پس در ارتباط با دیگران سه رتبه در اینجا وجود دارد یکی اینکه چیزی را از او می‌گیریم و خودمان بهره می‌بریم این ظلم است و صورت دومش این است که چیزی را که حق اوست و می‌توانست به او برسد او مانع شد که به او برسد ولو اینکه خودش هم هیچ بهره‌ای نبرد؛ و نگذاشت مال یتیم را به یتیم دهند. این هم ظلم است حالت سوم این است که حقی که کسی داشت و او چیزی نخورده و مانع هم نشده ولی می‌توانست اقدامی کند که رفعش کند و تأمین کند ولی او اقدام نکرد این هم صدق ظلم می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر بگوییم این هم ظلم است این آیات با بحث تأمین عدالت ربط پیدا می‌کند همه آیاتی که می‌گوید «لا یحب الظالمین» و «فَلَا تَظْلَمُوا» التوبة/ ۳۶ و همه آیاتی که می‌گوید ظلم ممنوع است اگر اطلاق داشته باشد و قسم سوم هم بگیرد همه جاهایی که می‌شود اقدام کرد که افراد و جامعه به حق خودشان دسترسی پیدا کنند اگر اقدام نکنی ظلم می‌شود اما اگر بگوییم ظلم شامل سومی نمی‌شود فقط همان صورت اول و دوم را می‌گیرد آن وقت این اقدام واجب نمی‌شود برای اینکه آن حرام را انجام ندهد این کار واجب نمی‌شود.

عرض ما این است که این تعیین تکلیف در مورد شمول ظلم نسبت به حالت سوم این متوقف بر این است که آیا می‌شود گفت که او بر همه حقی دارد که او را سیر کنند یا نه؟ الان یک چیز عقلی قطعی نیست. باید ببینیم عقل یا ادله نقلی می‌گوید که هر کسی در برابر همه گرسنگان موظف است و هر گرسنه ای حق دارد بر همه کسانی که قدرت دارند یا این حق را ندارد حق الزامی، حق استجابی که قطعاً دارد. اگر ما ثابت کردیم حق الزامی دارد برای هر گرسنه یا بی‌سوادی یا ماتم زده ای که دیگران به او کمک کنند اگر یک حق الزامی اینجا ثابت شد آن وقت انجام ندادنش ظلم می‌شود اگر حق الزامی ثابت نشد ظلم نیست؛ و لذا این را ما مشروط می‌کنیم به بحثی که در آینده در ادامه بحث خواهیم داشت بنابراین ظلم هم شمولش نسبت به این صورت سوم که با بحث ما مربوط است متوقف بر این نکته است این است که آیا محروم یا ناتوان یا بی‌سواد بر همه حق دارد یا ندارد. اگر گفتیم «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» الذاریات/ ۱۹. اختصاص به زکات و خمس واجبات معین دارد نیست ولی اگر گفتیم نباید گرسنه ای باشد که این را باید بحث کنیم. فقه ما الان این است می‌گوید زکات و خمس را اگر دادید ملباردر هم باشی اشکال ندارد ظاهر فقه این است.



## جمع بندی ادله قرآنی

بنابراین دو دلیل گفتیم آیات عدل گفتیم که گروه سومش بعید نیست که با بحث ما ارتباط داشته باشد البته همه اینها متوقف بر این بحث است که حق وجود دارد یا ندارد اقامه عدل طبق گروه سوم واجب شد دفع ظلم هم واجب است و ظلم حرام است که دفعش طبعاً واجب می شود شمولش هم نسبت به اقامه عدل یعنی گرسنه را سیر کردن نه در چهار چوب احکام زکات و خمس، چیزی فراتر از آن، این متوقف بر این است که حق الزامی عمومی در مورد گرسنه یا محروم یا بی سواد وجود دارد یا ندارد. هم دلیل اول الزامی است و هم دلیل دوم از نظر نوع حکم الزامی است منتهی آن می گوید تأمین عدالت واجب است و این می گوید ظلم و منع حق دیگران حرام است. این هم دو نوع و گروه از ادله است که از آیات بود.

در روایات هم ما در همین مضمون عدل و ظلم لازم نیست روایات خاصی ذکر کنیم با همین مفاهیم عدل و ظلم روایات زیادی هم داریم. من هم به ذهنم می آید که آیات و روایاتی که به عدل امر کرده باشد و از ظلم منع کرده باشد روایات متعددی وجود دارد که آنها هم بر همین منوال است روایاتی که امر به عدل می کند و روایاتی که نهی از ظلم می کند. که بعضی از آنها ظهور در اقامه عدل دارد نه همه اش، این یک بحث است که به هر حال ادله ای که برای اقامه عدل یا دفع ظلم داریم ادله ای وجود دارد و درست است.

## مفهوم ظلم

اما شمول بحث دوم ما این است که این الزامی است و مستنداتی دارد و الزامی هم هست نه فقط اینکه حالت عادلانه داشته باشد در روابط متعارف خودش، نه در یک سطح وسیع تری هم ادله وجود دارد اما نکته مهم این بحث است که در مفهوم عدل و ظلم حق غیر اخذ شده است. این نکته مهم است. همانطور که اشاره کردم در بحث ظلم، ظلم دو اصل دارد یک اصلش همان ظلمت و تاریکی مقابل نور است یک اصل دیگرش منع حق الغیر یا جور است که جور و بغی و ظلم می گویند و در لغت هم منع حق الغیر می گویند. پس ظلم منع حق الغیر است؛ و تحلیل که کنیم حق الزامی است چون حقوق استجابی ظلم نیست یا اگر هم باشد ظلم محرم نیست. بنابراین در مفهوم ظلم که یک حرمت روی آن بود منع حق الغیر الزامی. حق الزامی غیر است. این در لغت هم آمده و مشکلی ندارد.

## مفهوم عدل

در عدل آمده که عدل ماده‌ای است که دلالت بر استواری و موزون بودن شیء می‌کند. گاهی مساوات دارد. ولی همان جا هم آن مساوات چیز مطلق نیست این مساوات حتما بر اساس یک قانون است و لذاست که علماء به درستی با تحلیل لغوی به این رسیده‌اند که مفهوم عدل یعنی اعطاء کل ذی حق حقه است؛ و مقابله‌اش هم با ظلم نشان می‌دهد که با هم چه وضعی دارند.

## رابطه «حق» با مفاهیم عدل و ظلم

بنابراین غالبا در تحلیل مفهومی ظلم گفته‌اند که منع حق غیر است و در عدالت هم اعطاء حق غیر است و در هر حال می‌بینیم که در تحلیل مفهومی این‌ها ما به عنصری به نام حق‌الغیر می‌رسیم این حق است که اگر جایی وجود داشت بالعقل یا بالنقل این حق است که وقتی وجود داشت آن وقت اقدام شما اقدام ظالمانه یا عادلانه می‌شود. اگر حق حیات نداشت قتل شما عادلانه است ولی اگر حق حیات داشت آن وقت اقدام به قتل ظلم می‌شود این است که مفهوم عدل و ظلم یک مفهوم ارزشی است که متوقف بر یک ارزش دیگر است. یعنی اول یک ارزشی به حق اینجا وجود دارد بر اساس آن آن وقت این عمل عدل یا ظلم می‌شود. یک عمل فیزیکی یعنی کشتن یک شخص این ممکن است عدل باشد یا ظلم باشد این تابع این است که حیاتی را از او می‌گیرد این حیات اگر حق او باشد و وظیفه حفظی در اینجا وجود داشته باشد این خلاف آن ظلم می‌شود اگر این نباشد ظلم نیست.

پس در تحلیل عدل و ظلم ما به حق می‌رسیم و باید ببینیم که این حق چگونه اثبات می‌شود آن وقت با این مقدمات ما نتیجه ای که می‌گیریم این است که عدل و ظلم مفاهیمی هستند که با این حق الزامی گره خورده‌اند؛ و حق هم که برسیم آن وقت حق اثبات حق و ثبوت حق نیاز به دلیل دارد و دلیل آن باید یا عقل قطعی است یا نقل معتبر است. وقتی می‌شود گفت که این کار عدل یا ظلم است که عقل به طور واضح بگوید این حق برای او هست یا اینکه نقل معتبری بگوید این حق برای او هست. اگر دلیلی داشتیم آن وقت حق ثابت می‌شود و اینجا عدل و ظلم پیدا می‌کند اگر هم دلیل نداشتیم، وجود ندارد.